

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

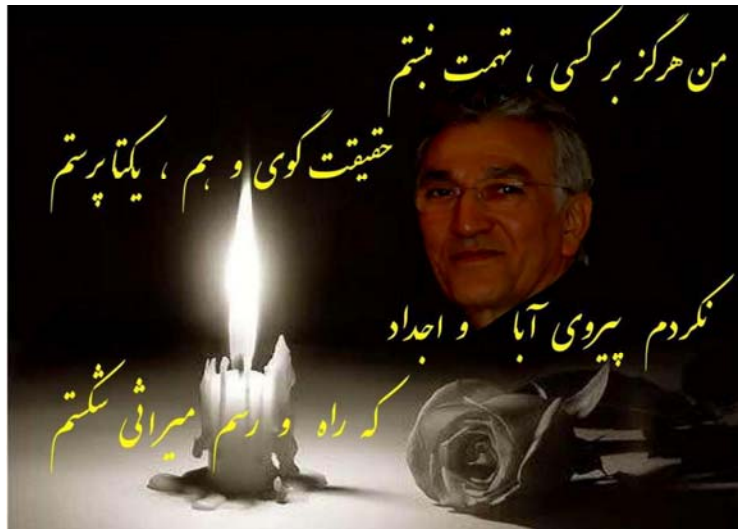
afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

۰۶ جنوری ۲۰۲۱



با نهایت سپاس و شکران خدمت دوستانی که با بزرگواری از زاد روزم یادی نموده اند

خشتی از دیوار

تشکر، ای عزیزان وفادار
ز تبریکی، برای (زاد روزم)
بسی شرمنده، از لطف عزیزان
نمی دانم چسان شکران نمایم
قلم کم رنگ و کاغذ تنگ و طبعم
گاهی محزون و گه مهموم و مغموم
درین غربتسرا، خورسندم اینکه
یکی خشتی که باقی مانده اکنون
تحیات و درود بس فراوان

ز لطف و مهربانی های پُر بار
سپاس و حُرمت، بسیار بسیار
که غرقم در عرق، غلتیده در نار
و یا چیری رقم دارم به اجبار
کمی بند آمده، از یار اغیار
گاهی مهجور و رنجور و دل افگار
فلک خشتی دگر کندی ز دیوار
ازین ویرانه هرچه، زود بردار
زبنده خدمت هر یک ز ابرار

ز صدق دل به هریک باد تقدیم
 به (نورالله) و (لطفی) و (شریفی)
 به استاد عزیز و مهربانم
 به (Shi Rin) و به (علی) و به (نوری)
 به (دهقان) و به (سیفی) و به (آمیس)
 حضور محترم (آزاد سالم)
 به آن بانوی فرهنگی، (حمیدی)
 به خانم (عاطفی عاطفه) جان
 به (حداد)ی که سنگچل می پراند
 به من گفته، ترورت می نمایم
 به سر وقتت رسم خیلی به زودی
 نه ریل و نه پیاده، نه به موتر
 به (عباسی) و (رهپو) و به (پوپل)
 به (سیروس) و به (رحمانی) و (جمشید)
 (عزیزی) و (رفیع) و هم به (یحیی)
 (نجیب) و هم (سنا) و هم به (پیرو)
 زبانم را، لیاقت می نباشد
 نمد هر دم مرا روح جدیدی
 یکی از دوستداران قدیمی
 چنان طبعش لطیف و نازک از گل
 ز زیبایی حُسن بی مثالش
 سلیس واژه هایش سحر آمیز
 ننالم بعد ازین هرگز ز هجران
 درین سه هفته بودم فارغ از خود
 خدا از فضل خود، دارد قبولش
 کنون (عید صیام) و (عید نوروز)
 که تا سال دگر، ایزد رساند
 و در آخر عزیزان را ز "نعمت"

به (آشوک داس) نیک پندار و کردار
 که از جمع اَجِبّای فداکار
 جناب (نیک آیینی) پدر وار
 به (اوریاخیل)، آن مرد بزرگوار
 (ندا) و بانوی (گلگون رخسار)
 که طبعش هم روان است و گهربار
 (وحیده) نام آن دانای هشیار
 که گه گاهی ز مرگ ماست بیزار
 گهی یار است و گاهی همچو اغیار
 به نظم و نثر، یا شمشیر و تلوار
 ز دنمارکم، به المانت، خبردار
 و نه طیاره، بلکه بایسکِل سوار
 به (صدیق وفا)، آزاد پندار
 زبان شعرِ ما، قاصر ز گفتار
 ازین شرمنده خیلی گنهکار
 جناب (کاظمی) آن فخر احرار
 سرایم شعر شهیدین و شکر بار
 پیام دوستان، در گوش و انظار
 که با من قهر و می باشد به پیکار
 انیسِ عندلیب و بلبل و سار
 زبان قاصر، بیان عاجز ز اقرار
 چو مرهم بر دل زخمی و بیمار
 که خوبان دلبر اند و می نه دلدار
 صلاة و صوم بود و جمع اخیار
 اطاعت، با عبادتهای ابرار
 مُبارک بر اَجِبّای وفادار
 همه از فضل یزدان، بهره بردار
 سپاس و حرمت و شکران بسیار

با نهایت سپاس و شکران خدمت دوستانی که با بزرگواری از زاد روزم یادی نموده اند

خشتی از دیوار (۱)

تشکر، ای عزیزانِ وفادار ز لطف و مهربانی های پُر بار
ز تَبسِریکی، برای (زادروزم) سپاس و حرمت، بسیار بسیار
بسی شرمنده، از لطفِ عزیزان که غرقم در عرق، غلظتیده در نار
نمی دانم چنان شکران نمایم و یا چیری ر قسم دارم به اجبار
قلم کم رنگ و، کاغذ تنگ و، طبعم کمی بند آمده، از یار اغسیار
کسی محزون و که مغموم و مغموم گهی مجبور و رنجور و دل افشار
درین غربتسرا، خور سَندم اینک فلک خشتی دگر کندی ز دیوار
یکی خشتی که باقی مانده اکنون ازین ویرانه هسِرچه، زود بردار
تجیات و درودِ بس سراوان زبنده خدمتِ هر یک ز ابرار
ز صدق دل به هر یک باد تقدیم به (اشوک داس) نیک پندار و کردار
به (نورالله) و (لطفی) و (شریفی) که از جمعِ آحبسای فداکار

(۲)

به استاد عزیز مهربانم جناب (نیک آیین ی) پروار
به (Shi Rin) و به (لعلی) و به (نوری) به (اوریا خیل) ، آن مرد بزرگوار
به (دهقان) و به (سیفی) و به (آمیس) (ندا) و بانوی (گلگون رخسار)
حضور محترم (آزادِ سالم) که طبعش هم روان است و کهربار
به آن بانوی فرهنگی ، (حمیدی) (وحیده) نام آن دانای هشیار
به خانم (عاطفی عافظه) جان که گاهی ز مرگ ماست بیزار
به (حداد) ی که سنجک می پراند گهی یار است و گاهی همچو اغیار
به من گفته ، ترورت مینسایم به نظم و شعر ، یا شمشیر و تلوار
به سر وقت رسم خیلی به زودی ز دنا کم ، به آلمات ، خب سردار
نه ریل و نه پیاده ، نه به موتر و نه طیاره ، بلکه با تیگِل سوار
به (عباسی) و (رهپو) و به (پوپل) به (صدیق وفا) ، آزاد پندار
به (سیروس) و به (رحمانی) و (جمشید) زبان شعر ما ، قاصر ز گفتار
به (عزیز ی) و (رفیع) و هم به (یحیی) ازین شرمنده خیسلی کنه کار

(۳)

(نجیب) و هم (سنا) و هم به (پیرو) جناب (کاظمی) آن فخرِ احرار
زبانم را، لیاقت می نباشد سرایم شعرِ شهیدین و شکر بار
دمم هر دم مرا روحِ جسدی پیامِ دوستان، در گوش و انظار
یکی از دوستانِ انِ قدیمی که با من قهر و، میباشد به پیکار
چنان طبعش لطیف و نازک از گل اینِ عنده لب و، بلبل و سار
ز زیبائیِ حُسنِ بیِ مثالش زبانِ قاصر، بیانِ عاجز ز اقرار
سلیس و اژه هایش سحر آمیز چو مرهم بر دلِ زخمی و بیسار
نسالم بعد ازین هرگز ز بهران که خوبان دلبر اند و، می نه دلدار
درین سه هفته بودم فارغ از خود صلاة و صوم بود و جمعِ احسینار
خدا از فضلِ خود، دارد قبولش اطاعت، با عبادت های ابرار
کنون (عیدِ صیام) و (عیدِ نوروز) مُبارک بر اَحِبَّایِ وفادار
که تا سالِ دگر، ایند رساند همه از فضلِ یزدان، بهره بردار
و در آخر عزیزان را ز «نعمت» سپاس و حرمت و شکران بسیار